



امنیتی شدن سیاست خارجی ج.ا. افغانستان: سطوح و نشانه‌ها

محمد شریف تنيوال^۱، سيداحمد فاطمی نژاد^۲، سيدحسين اطهری^۳، فاطمه محروق^۴

چکیده

سیاست گذاری خارجی و تأمین منافع ملی از طریق آن، یکی از اساسی ترین نیازها و از پیچیده ترین وظایف برای همه دولت های ملی به شمار می آید. افغانستان نیز در طول تاریخ، مسیر دشواری را برای دستیابی به اهداف و منافع ملی طی کرده و با در نظر گرفتن نیازها و امکانات ملی خویش، جهت گیری ها و رویکردهای متعددی را در سیاست خارجی خود اتخاذ و دنبال کرده است. در این میان، دوره بیست ساله اخیر که با استقرار نظام جمهوری و تحولات چشمگیر در معادلات منطقه ای و فرامنطقه ای و در عین حال تهدیدات فراوان به ویژه امنیتی برای افغانستان همراه بود، از اهمیت بالایی در سیاست خارجی کشور برخوردار است. از این جهت، نوشتار حاضر در پی پاسخ گویی به این پرسش است که «نشانه های امنیتی شدن سیاست خارجی افغانستان بین سال های ۲۰۰۱ تا ۲۰۲۱ م چه بوده و در چه سطوحی مشاهده شده اند؟» فرضیه پژوهش این است که اتخاذ رویکرد امنیتی - نظامی و برنامه های خلع سلاح به همراه پیشبرد پروسه صلح در سطح داخلی و نیز، رویکرد سیاسی - امنیتی و ائتلاف راهبردی - امنیتی همراه با لابی گری در نشست های دو / چند جانبه دولتی و همایش های منطقه ای و فرامنطقه ای در سطح خارجی، از مهمترین نشانه های امنیتی شدن سیاست خارجی افغانستان در دوره مورد بررسی بوده اند. به منظور بررسی این فرضیه، چارچوب نظری امنیتی کردن و روش استنتاج تبیینی از داده های اسنادی مورد استفاده قرار گرفته و داده های این پژوهش از منابع کتابخانه ای و اینترنتی استخراج شده است.

کلیدواژه ها: افغانستان، سیاست خارجی، نشانه های امنیتی شدن، سطح داخلی، سطح خارجی.



۱. دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه فردوسی مشهد (کد ار کید: ۰۰۰۳-۰۰۰۰-۴۸۸۵-۴۵۶۹) shariftaniwall@gmail.com

۲. استادیار روابط بین الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران (نویسنده مسئول؛ کد ار کید: ۰۰۰۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰) a.fatemi@um.ac.ir (۱۸۵۲-۷۱۱۲)

۳. دانشیار علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران

۴. استادیار روابط بین الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران

Securitization of the foreign policy of the Islamic Republic of Afghanistan: levels and signs

Mohammad Sharif Taniwal¹, Seyed Ahmad Fatemi Nejad², Athari, Seyed Hosein³, Fatemeh Mahrough⁴

Abstract

Foreign policy and providing national interests through it is one of the most basic needs and at the same time one of the most complex duties of all national governments. Throughout history, Afghanistan has also passed a difficult path to achieve national goals and interests, and taking into account its national needs and possibilities, it has adopted and followed several orientations and approaches in its foreign policy. Meanwhile, the recent 20-year period, which was associated with the establishment of the republican system and significant changes in the regional and extra-regional equations of Afghanistan, and at the same time with many threats, especially security, is of great importance in the country's foreign policy. Therefore, the present article seeks to answer the question, "What were the signs of the securitization of Afghanistan's foreign policy between 2001 and 2021 and at what levels were they represented?" The hypothesis of the research is that "one of the most prominent features of Afghanistan's foreign policy in the period under review is its security aspect, which is the adoption of a security-military approach and disarmament plans along with the advancement of the peace process at the domestic level, as well as a political-security approach and The strategic-security alliance along with lobbying in bilateral and multilateral meetings of the government and regional and extra-regional conferences at the foreign level have been one of its most important signs. In order to investigate this hypothesis, the theoretical framework of securitization and the qualitative method based on the content analysis approach have been used, and the data of this research has been extracted from library and internet sources.

Keywords: Afghanistan, foreign policy, signs of securitization, domestic level, foreign level.

1- PhD candidate of political science Department of Political Science, Ferdowsi University of Mashhad.

2- Assistant Professor of International Relations, Department of Political Science, Ferdowsi University of Mashhad.

3- Associate professor In political science, department of political sciences, faculty of law and political sciences, ferdowsi university of mashhad; mashhad, Iran. corresponding author: athari@um.ac.ir

4- Assistant Professor of International Relations, Department of Political Science, Ferdowsi University of Mashhad.



مقدمه

سیاست‌گذاری خارجی و طراحی راه‌کارهای علمی برای تطبیق مؤثر آن، حداقل بعد از کنفرانس وستفاليا (۱۶۴۸م) و شکل‌گیری دولت‌های ملی، یکی از پیچیده‌ترین و درعین‌حال ضروری‌ترین نیازها برای کشورهای مختلف نظام بین‌الملل بوده است. البته این مفروض بسیار روشن است که موفقیت سیاست‌گذاری خارجی در همه کشورهای جهان و از جمله افغانستان در قدم نخست منبعت از ظرفیت‌های بومی و توان‌مندی‌های داخلی آن کشور برای کنش در محیط بین‌المللی و سپس میزان درک نخبگان و سیاست‌گذاران خارجی آن از تحولات پویا و متغیر جهانی است. بدیهی است که سیاست‌گذاری خارجی و تأمین منافع ملی در چنین جهانی که دارای منابع محدود بوده و همه کشورها برای افزایش قدرت ملی‌شان باهمدیگر به رقابت می‌پردازند، برای کشوری چون افغانستان که تاریخ پرفرازونشیبی را در امنیت‌زایی و امنیت‌زدایی داشته است، ایجابات و اقتضائات خاص خود را دارد. به‌ویژه این که ارتباط ابعاد مختلف از جمله امنیتی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی جوامع داخلی و همچنین وابسته‌بودن آن به تحولات جاری در نظام بین‌الملل، بر دشواری‌های سیاست خارجی جهان معاصر افزوده است (Tamanna, 2020a, 11-12).

سیاست خارجی دولت‌ها تحت تأثیر متغیرهای متعددی شکل می‌گیرد و واحدهای سیاسی اهداف و منافع تعیین شده، جهت‌گیری‌ها و راهبردهای گوناگونی برمی‌گزینند و با دگرگون شدن شرایط و مقتضیات داخلی و بین‌المللی ممکن است طبقه‌بندی جدیدی از آن‌ها ارائه شود (Ghavam, 2004, 131). بنابراین، افغانستان نیز در طول تاریخ به‌ویژه پس از استقلال آن کشور در سال ۱۹۱۹م، مسیر دشواری جهت دست‌یابی به اهداف و منافع ملی سپری نموده و با در نظر داشتن نیازها و امکانات ملی خویش، جهت‌گیری‌های مختلف و به تبعیت آن رویکردهای متفاوتی در سیاست خارجی خود اتخاذ و دنبال کرده است. روی‌هم‌رفته این جهت‌گیری‌ها - که بعداً به آن‌ها اشاره خواهد شد - را می‌توان در راهبردهای «توسعه‌جویی و جهان‌گشایی»، «تصادمات و سوء تفاهمات»، «تدافعی و عدم مداخله»، «بی‌طرفی و ناوابستگی»، «تعهد-وابستگی»، «انزواگرایی» و «اتحاد و ائتلاف» قالب‌بندی کرد. البته با مرور بر سیر تحولات سیاست خارجی کشور دیده می‌شود که در اتخاذ و تعیین این راهبردها بیشتر خواست افراد و جریان‌های حاکم بر تخت فرمانروایی و قدرت‌های خارجی نقش داشته است تا اراده مردم و ایستارهای حاکم بر جامعه.

در هر صورت، افغانستان در دوره مورد بررسی یعنی پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱م و استقرار نظام جمهوری تا سقوط آن در ۱۵ اوت ۲۰۲۱ که از یک سو تغییر برجسته‌ای در معادلات منطقه‌ای و بین‌المللی داشت و از سوی دیگر با تهدیدات عدیده‌ای دچار بود، در سیاست خارجی خود از راهبردی اتحاد و ائتلاف استفاده می‌کرد که یکی از برجسته‌ترین خصلت‌هایش، وجه امنیتی آن بود؛ به‌نحوی که امضای اسناد همکاری



بلندمدت راهبردی با هندوستان و حدود بیست کشور غربی بخصوص آمریکا بر همین مبنا استوار بوده است (Balkhi, 2014, 9-10).

در صفحات فرارو، بعد از مروری بر پیشینه تحقیق، نظریه امنیتی کردن به عنوان چارچوب نظری این پژوهش توضیح داده خواهد شد. سپس، با نگاه کلی به تحول سیاست خارجی افغانستان پرداخته می شود. در ادامه، نشانه‌ها و سطوح امنیتی شدن سیاست خارجی جمهوری اسلامی افغانستان توضیح می گردد و سرانجام، نتیجه گیری مطالب نوشتار حاضر ارائه خواهد شد.

۱. پیشینه پژوهش

پژوهش‌های بسیاری درباره سیاست خارجی افغانستان انجام شده و تلاش کرده‌اند سیاست خارجی کشور را از جنبه‌های گوناگون بررسی کنند. به طور کلی، می توان آن‌ها را این گونه دسته‌بندی کرد: الف) آثاری که روابط و سیاست خارجی افغانستان را از نگاه تاریخی بررسی می کنند. این آثار عمدتاً رویکردی کل-گرایانه به سیاست خارجی افغانستان دارند و بیشتر تحولات موجود در روابط خارجی این کشور را شرح می دهند. بنابراین بیش از آنکه به سیاست خارجی از منظر متغیر خاص یا تئوری خاص پردازند بر روابط خارجی افغانستان متمرکز هستند. علاوه بر این، آثاری که در این دسته قرار می گیرند محدود به دوره جمهوریت نیستند (Mubarez, 2012; Rahmand, 2013; Sajjadi, 2018; Saffari, 2019). ب) منابعی که سیاست خارجی افغانستان را به صورت کلی مورد بحث قرار داده‌اند. این دسته از آثار بر خلاف دسته قبلی بر سیاست خارجی دوران جمهوریت متمرکز هستند اما با نگاهی عمومی جنبه‌های مختلف سیاست خارجی افغانستان از مناسبات امنیتی تا فرهنگی و از ارتباط با همسایگان تا قدرت‌های بزرگ را بررسی کرده و نقطه کانونی واحدی ندارند (Hosni Bamik, 2013; Watanyar, 2018; Tamanna, 2020). ج) نوشتارهایی که سیاست خارجی کشور را از زوایای متنوعی از جمله بعد امنیتی (Vafayizadeh, 2018)، توسعه اقتصادی (Khushi, 2019)، و ژئوپلیتیک (Tamanna, 2016) واکاوی کرده‌اند. با بررسی پیشینه موضوع، مشخص می گردد که پژوهش فرارو با تفاوت‌های زمانی، موضوعی، محتوایی و نظری نسبت به ادبیات موجود، اثر متمایز از منابع قبلی است و فرضه‌ای متفاوت با آن‌ها مطرح می کند.

۲. چارچوب نظری پژوهش

به منظور طرح کردن قالب نظری برای بررسی و تحلیل موضوع و آزمون فرضیه پژوهش، از نظریه امنیتی-



شدن استفاده شده است. نظریه امنیتی کردن که از نقاط عطف (Knudsen, 2007, 99) و یکی از سه اصل اساسی مکتب کپنهاگ است، دیدگاه خاصی در خصوص امنیتی ساختن موضوعات را دنبال کرده و باور به نفی آن دارد (Moazi & Wasoqi, 2018, 32). این نظریه که ریشه در آرا و نظرات اولی و یور دارد (Dehghani Firouzabadi & Gharshi, 2013, 15)، توجه خود را به برشمردن مسائل عمومی موجود در یک جامعه معطوف کرده و همه آنها را در یک طیف قرار می‌دهد. به گونه‌ای که در یک سر آن امور غیرسیاسی، در سر دیگر آن امور امنیتی و در وسط این طیف، امور سیاسی قرار می‌گیرند (Buzan, Waver and Wilde, 1998, 23).

در این میان، جای دادن به هر موضوع در روی این طیف بستگی به شرایط مکانی و زمانی دارد و نمی‌توان از قطعی بودن و ثابت بودن جایگاه و اهمیت یک موضوع در جوامع مختلف حرف زد. با این حال، چون مکتب کپنهاگ امنیت را در نبود تهدید تعریف می‌کند، پس هر موضوع در شرایطی در حوزه امنیت جا می‌گیرد که به شکل تهدید وجودی قرار داشته باشد و یا این که چنین جلوه‌گر شود و همچنین، این امر توسط مخاطبان آن نیز پذیرفته شود. بنابراین، اگر این دو شرط همزمان اتفاق بیفتد پس یک موضوع به آستانه و سرحد امنیتی کردن رسیده و در واقع امنیتی شده است، اما اگر یکی از این شرطها وجود نداشته باشد، فقط یک تلاش و فعالیتی جهت امنیتی کردن موضوع انجام شده و به طور یقین موضوع مذکور عملاً امنیتی نشده است (Buzan, Waver and Wilde, 2007, 49-51).

از این منظر، امنیتی شدن یک فعالیت و حرکتی از سیاسی شدن به دایره امنیت دولت است و هر تهدیدی که در طیف مسائل امنیتی جای گیرد عرصه سیاست داخلی و خارجی یک کشور را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد (Moazi & Wasoqi, 2018, 31-32). از این رو، سیاست امنیت ملی می‌تواند روی مسائل داخلی متمرکز بوده و در پی کاهش آسیب‌پذیری‌های دولت باشد، یا بر مسائل خارجی تمرکز داشته و از طریق منابع ذریع در صدد کاهش تهدید خارجی برآید (Buzan, 1991, 73). در چنین شرایطی، دولت‌ها آغاز تمهیدات اضطراری و انجام اقداماتی فراتر از مرزهای عادی رویه سیاسی [یا قوانین رسمی] را موجه ساخته (Buzan, Waver and Wilde, 1998, 23-24) و به کاربرد ابزارهای ویژه متوسل می‌شوند.

لازم به ذکر است که امنیتی کردن یا امنیتی شدن در یک روند سه مرحله‌ای اتفاق می‌افتد. به گونه‌ای که بازیگران امنیتی ساز (معمولاً رهبران سیاسی، دیوان‌سالاری‌ها، حکومت‌ها، دلالان سیاسی و گروه‌های فشار) با استفاده از گفتمان امنیتی (کنش گفتاری امنیتی) یک موضوع (چیزی که از لحاظ وجودی در معرض تهدید انگاشته می‌شود و ادعای مشروعی برای بقا دارد) را به عنوان تهدیدی وجودی معرفی نموده



74 & 67, 2007, Buzan, Waver and Wilde) و تلاش می‌کنند جامعه هدف یا مخاطبان خاص (حلقه تکمیلی امنیتی سازی) را نیز با پذیرش آن به مثابه تهدید وجودی (AbdollahKhani, 2014, 305) به خود همراه سازند. در صورتی که این امر صورت پذیرفت، روند امنیتی شدن تکمیل و موضوع، امنیتی شده تلقی می‌گردد (Dehghani Firouzabadi & Alavi, 2016, 44) و در نتیجه، بازیگر امنیتی ساز را وادار می‌کند تا در شرایطی متفاوت با آنچه داشته عمل کند (AbdollahKhani, 2014, 307). چرا که برخلاف امور عادی و حتی سیاسی که با سیاست گذاری‌های مصوب و به صورت کاملاً روال مند مدیریت می‌شوند، امنیتی- ساختن متضمن تخصیص توجه و منابع ویژه و اولویت مطلق است (Nasri, 2011, 126-127) و از این- جهت، بار نظام را افزایش داده، امکانات را تحلیل می‌برد و سرانجام موجب تضعیف امنیت ملی می‌گردد (Strategic Studies Quarterly, 2000, 14).

به طور کلی، امنیتی کردن موضوعات که اساساً به منظور پیامدهای سیاسی خاص صورت می‌گیرد، در نتیجه وجود همزمان سه عنصر تهدید وجودی، گفتن امنیتی و پذیرش جامعه هدف تکمیل می‌گردد و به تبع آن، سیاست گذاری امنیتی با به کارگیری راهکارهای گوناگون و ابزارهای خاص جهت رفع و یا کم و بیش کاهش آن تهدید متمرکز می‌شود. در ادامه با در نظر داشتن آموزه‌های این نظریه، نشانه‌های امنیتی شدن سیاست خارجی افغانستان را بررسی و تحلیل خواهیم کرد.

۳. تحول سیاست خارجی افغانستان: دوره‌ها و سمت گیری‌ها

افغانستان به عنوان کشوری که [اغلب] در معرض کشمکش‌های داخلی و مداخلات خارجی قرار داشته، توجه جدی روی مسائل و سیاست خارجی در آن صورت نگرفته است. با آن‌هم، این دو عامل نقش تعیین کننده در جهت گیری خارجی افغانستان داشته و در عین حال، رقابت قدرت‌های بزرگ و عامل نظام بین الملل بیشترین تأثیر بر تحولات سیاسی و سیاست خارجی این کشور داشته است. از این رو، جهت گیری خارجی افغانستان هیچ گاه از اصول ثابت برخوردار نبوده و همواره در معرض تغییر قرار داشته است (Sajjadi, 2018, 65-66). در این میان، هفت دوره کلان با سمت گیری‌ها و رویکردهای متفاوت در سیاست خارجی کشور قابل ردیابی بوده که در زیر به صورت کلی به آن پرداخته خواهد شد.

دوره اول در سیاست خارجی افغانستان عمدتاً بعد از تأسیس این کشور توسط احمدشاه ابدالی در سال ۱۷۴۷م آغاز می‌شود. وی بعد از شکل گیری دولت و ایجاد اداره مستقل و نظم و نسق لشکر، به جمع آوری سپاه اقدام کرد (Fayaz, 2015, 25) و به دنبال آن، سیاست خارجی خویش را با راهبرد «توسعه طلبی و

جهان‌گشایی» آغاز نمود (Mubarez, 2012, 27-28). بدین ترتیب، او، حاکمیت پادشاهی خود را از رود سند تا رود آمو و مرو، و از کشمیر تا نیشابور گسترش داد (Mesbah Zadeh, 2009, 59). البته چون احمدشاه ابدالی بیشتر بر رویکرد تهاجمی و نظامی‌گری متمرکز بود، روابط خارجی محدودی داشت که از بخارا، ایران و هند فراتر نمی‌رفت (Mubarez, 2012, 28-29). دوره مذکور که تا سال ۱۸۰۰م دوام نمود، حکومت‌های تمپورشاه درانی و زمان‌شاه درانی را نیز دربرمی‌گیرد (Safari, 2019, 40). با این تفاوت که آنان به‌منظور تقویت حکومت مرکزی بیشتر بر مبارزه با فیودال‌ها و سران اقوام تمرکز داشتند و از این‌رو، سیاست خارجی آن‌ها تنها بر دفاع از مستعمرات قبلی متمرکز بود (Mubarez, 2012, 37, 41 & 46).

دوره دوم در سیاست خارجی افغانستان که از آن به‌عنوان «دوره درگیری و سوء تفاهم» یاد شده است از ۱۸۰۰م آغاز و در سال ۱۸۸۰م به پایان رسید (Safari, 2019, 40). در دوره مذکور، تلقی و ذهنیت شاهان افغان موجب دگرگونی‌های مقطعی و موقتی در سیاست خارجی کشور گردیده است (Sajjadi, 2018, 117). چنانچه جاه‌طلبی و بی‌کفایتی شاه‌محمود برنامه‌های شاه‌زمان را ناکام ساخت، سیاست نفاق انگلیس را به افغانستان وارد کرد و باعث حفظ و تدام مستعمره هند توسط انگلیس گردید (Mubarez, 2012, 49-50). ذهنیت وابستگی شاه‌شجاع، زمینه‌های استیلای بیشتر انگلیس و کنترل امور خارجی افغانستان توسط این کشور را فراهم ساخت. آرمان‌گرایی امیر دوست‌محمدخان برای احیای مجدد حاکمیت افغانستان بر مناطق از دست‌رفته، موجب تقابل وی با سیاست‌های انگلیس و در نهایت، سقوط وی گردید. از همین‌رو، رویکرد محتاطانه و هم‌گرایانه با انگلیس بر سیاست خارجی سلطنت دوم وی چیره گشت. درحالی‌که امیر شیرعلی‌خان به دلیل بی‌اعتمادی به انگلیس، در صدد باز کردن دریچه‌ای تازه در سیاست خارجی کشور به‌سوی روس‌ها برآمد و سرانجام، ناکامی وی موجب گردید که یعقوب‌خان برای تنش‌زدایی در روابط با انگلیس، به امضای قرارداد گندمک (۱۸۷۹م) تن دهد (Sajjadi, 2018, 117).

دوره سوم در سیاست خارجی افغانستان که از آن به‌عنوان «دوره تدافعی و عدم مداخله» نام برده شده از ۱۸۸۰م شروع تا سال ۱۹۱۹م ادامه یافت. امیر عبدالرحمن‌خان با انتباه از دوره قبلی (Mubarez, 2012, 139)، از تنش در روابط میان افغانستان و قدرت‌های بزرگ اجتناب می‌کرد و از این‌رو، تلاش نمود تا در قدم نخست سیاست موازنه میان روس و انگلیس را ایجاد نماید (Sajjadi, 2018, 117). امیر هرچند خود را از موازنه دور نمی‌ساخت اما در عین حال، او بخاطر نفرت از روس‌ها جانب انگلیس را ترجیح داده (Mubarez, 2012, 149) و همچنین با توجه به وضعیت ضعیف کابل و نفوذ انگلیسی‌ها (Sajjadi, 2018, 109)، افغانستان را از نظر سیاست و اقتصاد کماکان به آن‌ها محتاج می‌دید. امری که در قدم اول، امضای





موافقت‌نامه دوستی (۱۸۸۰م) و در پایان، معاهده دیورند (۱۸۹۳م) را بر افغانستان تحمیل کرد (Safari, 2019, 113). حال آنکه سیاست خارجی امیر حبیب‌الله‌خان که با روش احتیاط‌آمیزی با مخالفت با تجدید قراردادهای پیشین آغاز شد (Sajjadi, 2018, 133) و با رد معاهده ۱۹۰۷م میان روسیه و انگلیس (Safari, 2019, 119) و سرانجام، اعلام بی‌طرفی در جنگ جهانی اول (Fayaz, 2015, 87) همراه بود؛ عملاً از سلطه بریتانیا عبور کرد. با وجود این، «تعهد» بریتانیا در پیوند به «رسمیت‌شناسی استقلال افغانستان در پایان جنگ جهانی اول» در این دوره عملی نگردید (Safari, 2019, 120 & 124).

دوره چهارم در سیاست خارجی افغانستان که به نام «دوره استقلال و بی‌طرفی» شناخته می‌شود از سلطنت امان‌الله‌خان (۱۹۱۹م) آغاز و تا جمهوریت سردار داودخان (۱۹۷۸م) به درازا کشید. امان‌الله‌خان بعد از کسب قدرت و دریافت پاسخ رد نسبت به استقلال افغانستان از سوی انگلیس، جنگ سوم افغان-انگلیس (ماه مه ۱۹۱۹) را آغاز نمود و در نهایت استقلال کامل افغانستان را با امضای معاهده راولپندی (۸ اوت ۱۹۱۹) عملاً به دست آورد که با معاهده صلح کابل (۲۲ نوامبر ۲۰۲۱) توسط بریتانیا نیز تأیید گردید (Safari, 2019, 124-127). او در تلاش حفظ استقلال کشور از یکسو روابط خود را با کشورهای مختلف جهان برقرار ساخت و افغانستان را از انزوای همه‌جانبه بین‌المللی رهایی داد و از سوی، راهبرد بی‌طرفی و رویکرد موازنه را در سیاست خارجی خویش اتخاذ نمود. با این وصف، انگلیس که از وضع موجود راضی نبود با بی‌اعتبار ساختن دولت افغانستان در افکار ملی و بین‌المللی، زمینه‌های سقوط نظام امانی را فراهم نمود و در نتیجه، روابط خارجی افغانستان از هم متلاشی و درهم‌ویرهم گردید (Rahmand, 2013, 20-22). اما نادرشاه در همان آغاز درصدد ایجاد مناسبات دوستانه با کشورهای مختلف برآمد (Sajjadi, 2018, 153) و علاوه بر همسایه‌ها، با قدرت‌های بزرگ نیز روابط افغانستان را دوباره برقرار نمود (Rahmand, 2013, 22). در پی آن ظاهرشاه روابط خارجی کشور را گسترده‌تر و پایدارتر کرد (Safari, 2019, 150) و نیز، راهبرد بی‌طرفی در جنگ جهانی دوم را اختیار نمود (Sajjadi, 2018, 173). درحالی‌که داودخان در سیاست خارجی خود با اولویت‌های توسعه اقتصادی (Rahmand, 2013, 112)، حل مسئله پشتونستان (Fayaz, 2015, 162) و ایجاد پشتوانه بین‌المللی، توازن میان آمریکا و شوروی را حفظ نمود و سرانجام قربانی آن گردید (Sajjadi, 2018, 200).

دوره پنجم در سیاست خارجی افغانستان «دوره تعهد-وابستگی» می‌باشد که با حاکمیت کمونیست‌ها در ۱۹۷۸م آغاز و با سقوط آن‌ها در ۱۹۹۲م به پایان رسید. کودتای ۷ ثور/اردیبهشت و به قدرت رسیدن حزب دموکراتیک خلق به‌مثابه حزبی کمونیست و روس‌گرا، نقطه عطفی در سیاست خارجی افغانستان بود که

توازن تاریخی و سنتی آن را برهم زد و از بی طرفی و ناوابستگی یا عدم تعهد در مسیر وابستگی و تعهد به یکی از اردوگاه جهانی که همانا اردوگاه شرق به زعامت اتحاد جماهیر شوروی بود، قرار داد. از این رو، منافع ملی و روابط افغانستان با همسایگان و دیگر کشورهای منطقه و جهان کم و بیش در مجموعه روابط و منافع اردوگاه شرق تعریف و تعیین می شد (Modirshanehchi, 2022, 82).

با سقوط نظام دموکراتیک، نخست مجاهدین و سپس طالبان اداره سیاست داخلی و خارجی کشور را به دست گرفتند، ولی سیاست خارجی به مفهوم واقعی کلمه در این دوره (۲۰۰۱-۱۹۹۲) که از آن به نام «دوره انزواگرایی» (دوره ششم) یاد شده، دیده نمی شود. زیرا نهادهایی که همانند یک دولت عمل نموده و سیاست خارجی ملی را طرح و تطبیق می کرد، وجود نداشت (Mubarez, 2012, 430). چنانکه [اصطلاحاً] سیاست خارجی مجاهدین در قبال همسایگان و کشورهای منطقه متأثر از روابط این کشورها با هر یک از تنظیم های جهادی و گروه هایی بود که گاه بخشی از دولت و گاه جدا از دولت و در مواردی در برابر دولت قرار می گرفتند. وضعیت مشابه و شاید بدتر از آن در دوره حکومت طالبان حکمفرما شد. چراکه افغانستان در این دوره از مصادیق شاخص انزواگرایی در مقام راهبردی نادر در عرصه سیاست خارجی نه تنها در تاریخ افغانستان بلکه در سطح جهانی واقع شده بود (Modirshanehchi, 2022, 104 & 112-113). دوره هفتم یا آخرین دوره کلان در سیاست خارجی افغانستان که دو دهه را دربرگرفت، با برافتادن حاکمیت طالبان (۲۰۰۱م) آغاز و با سقوط نظام جمهوری اسلامی در ۲۰۲۱م به پایان رسید. با شکل گیری نظام جمهوریت از یکسو تغییر و تحولات زیادی در ساختار حکومت داری در افغانستان به وجود آمد و سیاست خارجی نیز از این تغییر و تحولات تأثیر پذیرفت (Tamanna, 2020a, 134-135). از سوی دیگر، یازدهم سپتامبر افغانستان را در کانون تحولات بین المللی قرار داد و از این رو، کابل منافع ملی متناسب با شرایط جدید در سیاست خارجی خود تعریف (Hosni Bamik, 2013, 11) و آن را در چارچوب راهبرد «اتحاد و ائتلاف» پی گیری نمود. در واقع، سیاست خارجی کشور در دو دهه گذشته به ویژه در دوره حامد کرزی (۲۰۰۱-۲۰۱۴) با در نظر داشت مسائل و نیازهای امنیتی کشور، بیشتر نگاه امنیت محور به خود اختصاص داده بود. با وجود اینکه در زمان اشرف غنی (۲۰۱۴-۲۰۲۱) [ظاهراً] نگاه اقتصاد محور بر سیاست خارجی افغانستان حکم فرما بود و امور امنیتی، اولویت دومی به حساب می رفت (Tanzayi, 2021, 56-57)، اما نگاه امنیتی کماکان از وزنه بیشتری برخوردار بود و بحث جنگ و صلح، محورهای اصلی آن را شکل می داد (Vafayizadeh, 2018, 40)؛ چنان که آغاز دروه غنی با بستن پیمان امنیتی با ایالات متحده آمریکا و موافقتنامه امنیتی با ناتو، رقم خورد (مدیرشانه چی، ۱۴۰۰: ۱۳۱). به بیان دیگر، پس از ۱۱ سپتامبر و



استقرار دولت جدید، به نظر می‌رسد که برجسته‌ترین رویکرد سیاست خارجی این کشور، وجه امنیتی شدن آن بوده است. از این جهت، در قسمت بعدی تلاش می‌شود که نشانه‌های امنیتی شدن سیاست خارجی افغانستان در سطوح داخلی و خارجی ترسیم شده و چگونگی این روند تحلیل شود.

۴. امنیتی شدن در سطح داخلی

در این سطح، عمدتاً نشانه‌های امنیتی شدن در داخل افغانستان مورد توجه قرار گرفته و از بین موارد مختلف دو نمونه برجسته در این زمینه مورد بحث قرار می‌گیرد.

۴-۱. رویکرد امنیتی - نظامی گری

از سال‌های نخست شکل‌گیری نظام جمهوری در افغانستان هم دولت کابل و هم حامیان خارجی آن توجه ویژه‌ای به مقوله‌های امنیتی داشتند (Chegnizadeh & Sahrayi, 2015, 85). چون دولت مرکزی افغانستان از روزهای اول با چالش‌های ناشی از حکمرانان محلی مرکز‌گرای و دیگر گروه‌های شبه‌نظامی و مخالف دولت از جمله طالبان و القاعده روبه‌رو بود (Tamanna, 2008, 134-135)، بازسازی سریع و گسترده نیروهای امنیتی این کشور نیز در دستور کار قرار گرفت. از این‌رو، از بین «توسعه و بازسازی» و «تأمین امنیت» که به‌عنوان اهداف سیاست خارجی در سطح داخلی شناسایی شده بود (Tamanna, 2014, 17-18)، بیشتر بر هدف دوم تمرکز می‌شد. چراکه برای رفع تهدید و تأمین امنیت و ثبات در کشور، بایستی قدرت دولت مرکزی تثبیت می‌شد و از این جهت، افراد و گروه‌های مزبور در جامعه جذب و یا از جامعه حذف می‌گردیدند.

در این میان، نخستین اقدامی که از سوی دولت افغانستان با حمایت جامعه بین‌المللی انجام شد، بازسازی نهاد ارتش و نیروهای نظامی کشور بود که با آموزش اولین گروه در سال ۲۰۰۲م آغاز شد (Fasihi, 2014, 153-154) و تا سال ۲۰۱۵م، مجموع افراد و منسوبان اردو و پلیس ملی به حدود ۳۵۰ هزار نفر افزایش یافت (Fazilyar, 2016, 124). نیروهای مذکور به‌ویژه ارتش که وظیفه حفاظت از مرزهای کشور و نیز سرکوب طالبان، القاعده و سایر گروه‌های شبه‌نظامی به عهده داشت، عملیات نظامی خود را با اشتراک در «عملیات ضد تروریسم و مخالفین» در پیش گرفت (Fasihi, 2014, 154) که تا سال ۲۰۱۴م به‌همراهی مستقیم نیروهای آمریکایی و ناتو در چارچوب سازمان ملل و سپس به حمایت غیرمستقیم (آموزش، تقویت و تجهیز نظامیان افغان) و گاهی مستقیم (بمباران هوایی و اشتراک در عملیات) در قالب پیمان‌های



امنیتی افغانستان با ایالات متحده و ناتو (Fazilyar, 2016, 131-137)، انجام گردید.

هم‌زمان با آن، دولت افغانستان به منظور منحل کردن گروه‌های شبه نظامی و بسط حاکمیت قانون و دولت مرکزی (Khalili & Fardaghi Bahush, 2017, 662)، «برنامه خلع سلاح، اسکان و استقرار دوباره» طی سال‌های ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۶م (Chegnizadeh & Sahrayi, 2015, 88) و «برنامه صلح و بازگرداندن جنگجویان به اجتماع» بین سال‌های ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۶م (UNDP, 2017: 5) به کمک متحدین بین‌المللی روی دست گرفت که با دستاوردهایی اما نه مطلوبی نیز همراه بود. همچنین، دولت مرکزی تقریباً یک سوم کل بودجه کشور در عرصه اقدامات نظامی که حاکی از تمرکز چشمگیری بر رویکرد امنیتی - نظامی بود، هزینه می‌کرد (Tasnim News Agency, 2019). علاوه بر این، نهادهای امنیتی - نظامی از جمله «شورای عالی امنیت ملی» و شخص رئیس‌جمهور به عنوان «فرمانده اعلا ی نیروی مسلح» در تصمیم‌گیری‌های سیاست خارجی به گونه بی‌رویه دخالت می‌کردند و نقش آن‌ها بیشتر از دستگاه دیپلماسی و گاهی فراتر از قوانین رسمی کشور بود (Tamanna, 2020a, 139-140). این‌ها همه مواردی است که از سیاست خارجی امنیت محور در سطح داخلی حکایت دارد.

۴-۲. پروسه صلح

با توجه به بروز بن‌بست در راه حل نظامی و قدرت‌یابی مجدد طالبان، دولت افغانستان به منظور گفتگو با طالبان میان‌رو، «روند صلح» را مطرح (Hossein Khani, 2011, 231) و آن‌را در قالب نهادها و برنامه‌های مختلف، پیگیری نمود. نخستین برنامه که در این راستا روی دست گرفته شد، «برنامه تقویت صلح و آشتی» در سال ۲۰۰۸م تحت نظارت شورای امنیت ملی افغانستان بود که پس از آن در قالب راهبرد «اف-پاک» اوباما (۲۰۰۹) با تلاش بیشتری دنبال شد. پیامد آن، برگشتن حدود پنج هزار افراد بلند پایه طالبان از جمله وکیل متوکل، ارسلان رحمانی و ملا راکت به زندگی عادی و گردونه سیاسی و همچنین، مذاکرات میانجی‌گران با نمایندگان حکمتیار، سراج‌الدین حقانی و سایر فرماندهان نزدیک با رهبر طالبان (Tashkhiid & Miri, 2011, 29)، بود.

در پی آن، نهادی با عنوان «شورای عالی صلح افغانستان» (۲۰۱۰) جهت مذاکره مستقیم با طالبان ایجاد شد و کرسی با خطاب قرار دادن طالبان به عنوان برادران ناراضی، عفو عمومی را برای تمام نیروهای آنان جز از مرتکبین جنایت بشری، اعلام نمود (Ammar, 2019, 184). این روند اما جز نتایجی از جمله مذاکرات رسمی میان دو طرف، خارج شدن تعدادی از سران طالبان از لیست سیاه، شکل‌گیری دفتر سیاسی طالبان در دو حه (Hashemi, 2015, 96-97)، و موافقتنامه صلح با حزب اسلامی (۲۰۱۶) به همراه نداشت.



سرانجام، تأسیس «شورای مصالحه ملی» (۲۰۲۰)، گام دیگری بود که از طرف دولت افغانستان به منظور روند صلح برداشته شد.

در هر صورت، روند مذاکرات مستقیم میان دولت و طالبان که به همکاری آمریکا، چین و پاکستان در ۲۰۱۵م آغاز شده بود، بعد از چند ملاقات محدود و با مرگ ملا عمر و بعداً ملامنصور و زندانی شدن ملا برادر در پاکستان، کاملاً متوقف گردید (Safai, 2020, 14). سپس، مذاکرات آمریکا و طالبان در ۱۲ اکتبر ۲۰۱۸ در قطر آغاز و در راستای ۱۱ دور مذاکرات، توافق‌نامه دوحه را باهم امضا کردند. توافق‌نامه‌ای که براساس آن، پنج هزار زندانی طالب و یک هزار زندانی دولت آزاد و سپس به تاریخ ۱۰ مارس ۲۰۱۹، مذاکرات بین‌افغانی آغاز و در این جریان و در طول ۱۴ ماه، همه نیروهای آمریکایی و متحدینش از افغانستان خارج می‌شد (Mutmaeen, 2019, 17-18, 38 & 613-614). با وجود این، مذاکرات مستقیم میان دولت و طالبان در ۱۳ سپتامبر ۲۰۲۰ در دوحه آغاز و سرانجام در ۱۵ اوت ۲۰۲۱ با شکست نهایی مواجه گشت.

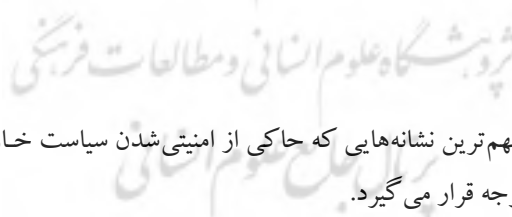
قابل ذکر است که در طول مذاکرات میان ایالات متحده و طالبان و همچنین دولت افغانستان و طالبان، هم‌زمان رویکرد نظامی در دستور کار طرف‌ها بود و از آن برای امتیازگیری بیشتر در میز مذاکره استفاده می‌کردند. با این تفاوت که تا حضور تعداد بیشتر نیروهای خارجی، دولت افغانستان بر رویکرد نظامی پافشاری می‌کرد و بعد از آغاز خروج نیروهای بین‌المللی، طالبان بر آن بیشتر متمرکز شدند؛ هرچند مذاکرات نیز به‌نحوی در جریان بود.

۵. امنیتی شدن در سطح خارجی

نشانه‌های امنیتی شدن سیاست خارجی افغانستان محدود به سطح داخلی نبوده، بلکه نشانه‌های مهمتری را می‌توان در سطح خارجی مشاهده کرد. نشانه‌های مذکور در دو سطح منطقه‌ای و جهانی در زیر مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۵-۱. سطح منطقه‌ای

در این مبحث، دو مورد از مهم‌ترین نشانه‌هایی که حاکی از امنیتی شدن سیاست خارجی کشور در سطح منطقه‌ای بوده است، مورد توجه قرار می‌گیرد.



الف) شکل‌گیری اجماع منطقه‌ای

با آغاز مذاکرات در قطر، تصور عمومی این بود که آمریکا بازیگر اصلی منازعه و مصالحه افغانستان است، اما با ناامنی روزافزون در کشور مشخص شد که متولیان منطقه‌ای دیگری مانند پاکستان، ایران، کشورهای آسیای میانه، چین، هند، روسیه و کشورهای خلیج فارس نیز در عرصه‌های مزبور به انحای مثبت و یا منفی تأثیر گذارند (Azad, 2019). از این رو، سیاست‌گذاری خارجی برای ایجاد اجماع منطقه‌ای به منظور تقویت مشروعیت و نقش دولت مرکزی در برابر طالبان از دو راه کار «برگزاری همایش‌های منطقه‌ای» و «نشست‌های میان‌دولتی» استفاده می‌نمود.

در این میان، آغاز «پروژه استانبول- قلب آسیا» (۲۰۱۱م) به رهبری افغانستان یکی از مهم‌ترین تلاش‌هایی بوده که جهت رفع تهدیدات و تأمین امنیت در کشور از طریق ایجاد اجماع منطقه‌ای در خصوص فرصت‌ها و تهدیدات مشترک، اعتمادسازی و گسترش همکاری‌های منطقه‌ای (Wataniar, 2017, 84)، صورت گرفته است. به دنبال آن، ایجاد پروژه کابل (۱۳۹۶/۳/۱۶)، برگزاری همایش‌های علمای کشورهای اسلامی در اندونزی (۹۷/۲/۲۱) و عربستان سعودی (۹۷/۴/۱۹) (Safai, 2020, 14)، و نشست منطقه‌ای «تقویت اجماع صلح افغانستان» (۹۹/۴/۱۶) (Storai, 2020) از دیگر اقداماتی بوده که سیاست‌گذاری خارجی برای ایجاد اجماع منطقه‌ای نسبت به تقویت مشروعیت نظام جمهوری در برابر طالبان انجام داده است. افزون بر این، مذاکرات دوجانبه با کشورهای پاکستان، ایران، ترکیه، آذربایجان، امارات متحده، عربستان، قطر، هند، چین و کشورهای آسیای مرکزی (ARG, 2015)، از جمله تلاش‌هایی بوده که در قالب «نشست‌های میان‌دولتی» در این راستا صورت گرفته است.

در سوی دیگر، سیاست‌ها و منافع متقابل، رقابت پیچیده و پنهانی قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای از جمله آمریکا، روسیه، ایران و پاکستان که هر کدام به نوعی اما با نقش‌های متفاوتی در روند مذاکرات صلح درگیر بودند، بر معضل افغانستان افزوده بود. چنانچه پاکستان اهداف [ویرانگر] خود را دنبال می‌کرد و به طور حتم، نقش روسیه و ایران نیز با توجه به منافع و دیدگاه‌های متفاوت‌شان در مسئله جنگ و صلح افغانستان، در کنار نقش آمریکا قرار نمی‌گرفت (Ammar, 2019, 202-203). در نتیجه، سیاست‌گذاری خارجی کشور نه تنها به نتیجه مطلوبی دست نیافت بلکه مشروعیت طالبان نیز روزافزون شد.

ب) رویکرد سیاسی - امنیتی

از آنجا که رقابت‌های منطقه‌ای مانع تحکیم صلح در افغانستان به نظر می‌رسید، کابل به منظور وارد کردن فشار به رویکرد سیاسی - امنیتی متوسل می‌شد. با مرور اقدامات دولت افغانستان در می‌یابیم که بیشترین



توجه به کشورهای پاکستان، هند، ایران و کشورهای آسیای میانه معطوف گشته بود. در این میان، رابطه با پاکستان که تأثیرگذارترین بازیگر منازعه افغانستان بوده و در عین حال، حمایت از تروریسم و صدور افراط‌گرایی از مؤلفه‌های جدایی‌ناپذیر سیاست خارجی آن کشور می‌باشد (Tamanna, 2020b, 109)، مهم‌ترین دغدغه سیاست خارجی افغانستان بود.

از این رو، کابل که پس از تمامی تلاش‌های دیپلماتیک برای وادار کردن پاکستان از دست کشیدن از حمایت گروه‌های تهدیدکننده امنیت ملی کشور با پاسخ منفی (Wataniar, 2017, 85-86 & 91) و یا دست کم سیاست دوگانه و عدم صداقت آن کشور مواجه شد، جهت فشار بر اسلام‌آباد با امضای توافق‌نامه همکاری راهبردی با دهلی در اکتبر ۲۰۱۱، توازن سیاست خارجی خود را به کام هند رقم زد (Rafi & Bakhtiari Jami, 2015, 46). همچنین، امضای موافقت‌نامه‌های بندر چابهار (با ایران و هند) و راه لاجورد (با ترکیه، ترکمنستان، آذربایجان و گرجستان) به همراه ایجاد دهلیزهای هوایی تجارت (با هند، امارات متحده عربی، قزاقستان، ترکیه، عربستان سعودی و اتحادیه اروپا) و تأسیس کمیسیون‌های اقتصادی دوجانبه با کشورهای ایران، پاکستان، چین، ازبکستان، قزاقستان، ترکمنستان، آذربایجان، امارات متحده عربی، عربستان سعودی، گرجستان و روسیه (Abbasi, & et al., 2018, 54-56) از دیگر اقداماتی بود که در این راستا انجام شد.

در رابطه با ایران نیز وضعیت کمابیش مشابهی حاکم شد. کشورهای نامبرده هرچند تعامل سازنده‌ای که شاید و باید باهم نداشتند ولی نگاه دولت افغانستان به ایران همچون دولت پاکستان منفی نبود (Tamanna, 2020a, 167 & 172)، به‌ویژه روابط این دو کشور در دوره کرزی عموماً مسالمت‌آمیز بود. با این حال، در دوره غنی با عیان شدن روابط ایران و طالبان (Andish, 2019, 55) و نیز، گسترش سدسازی در افغانستان، روابط دو کشور به پیچیده‌ترین حالت در دو دهه گذشته رسید (Faramarz, 2020, 21). در این شرایط، به نظر می‌رسد که حمایت ایران از طالبان و پروژه‌های سدسازی افغانستان به مثابه ابزار سیاسی-امنیتی در مقابل یکدیگر استفاده می‌شد.

۲-۵. سطح جهانی

افزون بر سطوح داخلی و منطقه‌ای، نشانه‌های امنیتی شدن سیاست خارجی افغانستان در دوره مورد بررسی را می‌توان در سطح جهانی نیز مشاهده کرد. دو مورد از مهمترین این نشانه‌ها در زیر مورد بررسی قرار می‌گیرد.

الف) شکل‌گیری اجماع بین‌المللی

طرح برقراری صلح در افغانستان در نخستین سال‌های برپایی دموکراسی با حمایت جامعه بین‌المللی و امریکا اما با بنیاد کج و در غیاب طالبان و حزب اسلامی با امضای توافق‌نامه بُن آغاز شد (Rafi & Bakhtiari Jami, 2015, 38). بر اساس این توافق‌نامه، تلاش‌های معطوف به دولت‌سازی و برقراری صلح و ثبات در افغانستان آغاز و با برگزاری نشست‌ها و همایش‌های بین‌المللی متعدد از جمله توکیو (۲۰۰۲)، برلین (۲۰۰۴)، لندن (۲۰۰۶)، رم (۲۰۰۷)، پاریس (۲۰۰۸)، مسکو (۲۰۰۹)، لاهه (۲۰۰۹)، لندن (۲۰۱۰)، بن (۲۰۱۱)، لندن (۲۰۱۴)، و... پیگیری شد (Chegnizadeh & Sahrayi 2015, 76).

دولت افغانستان با توجه به این که از ابتدا به همکاری جامعه بین‌المللی پایه‌گذاری شد، توجه خود را به کشورهای کمک‌کننده معطوف کرده و همواره تلاش می‌کرد که بازیگران کلان دخیل در بحران افغانستان را با سیاست خارجی خود در ارتباط با اجماع بین‌المللی نسبت به صلح افغانستان هماهنگ نماید. در این میان، سیاست‌گذاری خارجی از تمام آن‌چه در عرصه دیپلماتیک در توانش بوده بهره گرفته است: از گفتگوهای دوجانبه با کشورهای آمریکا، چین، روسیه، انگلستان، فرانسه و... (ARG, 2015) گرفته تا گفتگوهای چندجانبه میان کشورهای افغانستان-ایران-عربستان-ترکیه-چین-آمریکا و افغانستان-پاکستان-چین-آمریکا (Tamanna, 2020b, 111) و لابی‌گری در نشست‌های ویژه شورای امنیت سازمان ملل درباره وضعیت افغانستان (Abbasi, & et al., 2018, 58-59)، کنفرانس بین‌المللی «صلح، همکاری‌های امنیتی و اتصال منطقه‌ای» تاشکند (۱۳۹۷) (DailyAfghanistan, 2018)، کنفرانس بین‌المللی ژنیو (۱۳۹۹) (Alizadeh, 2020) و سایر کنفرانس‌های بین‌المللی راجع به افغانستان. در همه نشست‌های مذکور به نوعی از روند صلح به رهبری افغان‌ها حمایت گردید اما به دلیل اختلاف عمیق میان بازیگران نسبت به صلح و جنگ افغانستان، اجماع بین‌المللی مطلوبی شکل نگرفت.

ب) ائتلاف راهبردی - امنیتی

دولت افغانستان در سطح بین‌المللی نیز در کنار روش دیپلماسی از رویکرد امنیتی از طریق ائتلاف استراتژیک با قدرت‌های بزرگ جهت رفع تهدیدات جدی که از طرف طالبان، گروه‌های تروریستی و برخی کشورهای منطقه راجع به امنیت و ثبات کشور وجود داشت، استفاده می‌کرد. به بیان دیگر، سیاست-گذاران خارجی افغانستان با در نظر داشت اهداف حیاتی از جمله «تأمین امنیت و ثبات»، «حفظ استقلال و تمامیت ارضی» و «توسعه ملی در ابعاد سیاسی، اقتصادی و اجتماعی» و همچنین اهداف راهبردی نظیر «مبارزه با تروریسم»، «پیش‌برد پروژه صلح و مذاکره سیاسی»، «جلب کمک و سرمایه‌گذاری‌های خارجی»



و «تقویت قدرت ملی» از یک سو و امکانات و قدرت ملی کشور از جانب دیگر، راهبرد اتحاد و ائتلاف را اتخاذ کرده بود (Hosni Bamik, 2013, 75 & 192-193).

بدین منظور، اسناد مهمی راجع به همکاری‌های راهبردی بین افغانستان و حدود بیست متحد بین‌المللی‌اش از جمله ایالات متحده، استرالیا، بریتانیا، فرانسه، آلمان، ایتالیا، نروژ و چندین کشور اروپایی دیگر امضاء شده است. در این میان، دو سند مهم یعنی موافقت‌نامه همکاری‌های راهبردی و موافقت‌نامه همکاری‌های دوجانبه دفاعی و امنیتی بین افغانستان و آمریکا و همچنین، سند همکاری‌های پایدار میان افغانستان و سازمان ناتو برای همکاری‌های نظامی در بخش امنیت، آموزش و تجهیز ارتش کشور از جایگاه و وزن امنیتی ویژه‌ای در سیاست خارجی کشور برخوردار بود (Tamanna, 2020a, 70-71). چراکه اسناد مزبور با ایجاد نوعی بازدارندگی در برابر کشورهای دیگر به‌ویژه همسایه‌ها، نقش عمده‌ای در دستیابی به اهداف سیاست خارجی افغانستان به‌ویژه تأمین امنیت و حفظ استقلال کشور داشته است (Hosni Bamik, 2013, 193-194). اما در اثر عدم پایبندی کامل آمریکا به تعهداتش راجع به حمایت از افغانستان در برابر گروه‌های تهدیدکننده و کشورهای مداخله‌گر (Sajjadi, 2018, 327) به‌همراه ناکارآمدی همه‌جانبه دولت افغانستان (Fazilyar, 2016, 145)، نفوذ روزافزون طالبان و ناامنی حاصل از آن گسترش یافت و سرانجام، سقوط نظام جمهوری کشور را رقم زد.

در مجموع، همان‌طور که در سه سطح داخلی، منطقه‌ای و جهانی بررسی شد، نشانه‌های فزاینده‌ای از امنیتی شدن سیاست خارجی افغانستان در دوره مورد بررسی وجود دارد. هرچند در ابتدا به نظر می‌رسید که شرایط آشفته افغانستان به‌همراه ماهیت مبارزه جامعه بین‌المللی با تروریسم باعث این وضعیت شده است اما با تعمق در سیاست خارجی افغانستان در دوره مورد بررسی مشخص می‌شود که جدا از موارد مذکور، عوامل دیگری نیز در امنیتی شدن سیاست خارجی این کشور نقش داشته‌اند؛ عواملی که از سمت کارگزاران افغان برجسته می‌شد تا کماکان افغانستان در کانون توجه جامعه بین‌المللی باقی مانده و حمایت‌های مالی و سیاسی لازم را جلب نمایند. در این بین، ورشکستگی دولت در افغانستان روند امنیتی- شدن سیاست خارجی این کشور را تسهیل می‌کرد؛ امری که پژوهش جداگانه‌ای را می‌طلبد.

نتیجه‌گیری

افغانستان در طول تاریخ مسیر دشواری جهت دستیابی به اهداف و منافع ملی سپری نموده و با در نظر داشتن نیازها و امکانات ملی خویش، جهت‌گیری‌های مختلف و به تبعیت آن رویکردهای متفاوتی در

سیاست خارجی خود دنبال نموده و یا به اتخاذ آن وادار شده است. در این راستا، سیاست خارجی کشور شاهد هفت دوره کلان از جمله (۱۷۴۷-۱۸۰۰)، (۱۸۰۰-۱۸۸۰)، (۱۸۸۰-۱۹۱۹)، (۱۹۱۹-۱۹۷۸)، (۱۹۷۸-۱۹۹۲) و (۱۹۷۸)، (۲۰۰۱-۱۹۹۲) و (۲۰۲۱-۲۰۰۱) با راهبردهایی به ترتیب «توسعه جویی و جهان گشایی»، «تصادمات و سوء تفاهمات»، «تدافعی و عدم مداخله»، «بی طرفی و ناوابستگی»، «تعهد-وابستگی»، «انزوای گرای» و «اتحاد و ائتلاف» بوده است.

در این میان، دوره هفتم (دوره مورد بررسی) که با فروپاشی حاکمیت طالبان و شکل گیری نظام جمهوری-اسلامی (۲۰۰۱م) آغاز و با سقوط این نظام (۲۰۲۱م) پایان یافت، از یکسو تغییر و تحولات زیادی در ساختار حکومت داری در افغانستان به وجود آمد و سیاست خارجی نیز از آن تأثیر پذیرفت و از سوی دیگر، یازدهم سپتامبر افغانستان را در کانون تحولات بین المللی قرار داد و از این رو، افغانستان منافع ملی متناسب با شرایط جدید در سیاست خارجی خود تعریف نمود. در این دوره، سیاست خارجی کشور نسبت به دوره های گذشته از انسجام نظری و نهادی، و پویایی بیشتری برخوردار بوده و از این جهت، منافع ملی کشور به همراه ابهامات و پیچیدگی های زیادی تا حدودی مشخص و مدون است و در چارچوب اصول معین و استراتژی اتحاد و ائتلاف و دکترین چندجانبه گرا پی گیری می گردیده است.

با توجه به مسائل و نیازهای جدی امنیتی در دو دهه گذشته، به نظر می رسد که سیاست خارجی افغانستان بیشتر نگاه امنیت محور به خود اختصاص داده و برجسته ترین رویکرد آن، وجه امنیتی شدن آن بوده است. با مرور به اقدامات سیاست خارجی کشور می توان نشانه های امنیتی شدن آن را در سطوح داخلی، منطقه ای و بین المللی ردیابی کرد. در این بین، استفاده دولت از رویکرد امنیتی- نظامی و برنامه های خلع سلاح جهت سرکوب و منحل کردن گروه های شبه نظامی مخالف دولت و مرکز گریز به همراه پیشبرد پروسه صلح به-منظور جذب طالبان در ساختار دولت و جامعه و رفع تهدیدات ناشی از فعالیت آن ها، مواردی است که از سیاست خارجی امنیت محور در سطح داخلی حکایت دارد.

به همین ترتیب، سیاست گذاری خارجی با در نظر داشت ابعاد منطقه ای منازعه کشور از یکسو شکل گیری اجماع منطقه ای راجع به صلح افغانستان از طریق برگزاری همایش های منطقه ای و نشست های میان دولتی پی گیری می کرد و از جانب دیگر، سیاست گذاری خارجی به منظور فشار بر کشورهای به ویژه پاکستان و ایران که به دلیل روابط شان با طالبان مانع تحکیم صلح در کشور شناخته می شدند، رویکرد سیاسی- امنیتی را اتخاذ نموده بود. سرانجام، تلاش های دیپلماتیک سیاست گذاری خارجی افغانستان در همایش ها و نشست های بین المللی پیرامون برقراری صلح در کشور و همچنین، انعقاد توافق نامه های راهبردی و امنیتی با



قدرت‌های بزرگ غربی مخصوصاً آمریکا و سازمان ناتو جهت برطرف کردن تهدیدات و تأمین امنیت در کشور، بیانگر نشانه‌های امنیتی شدن سیاست خارجی افغانستان در سطح بین‌المللی بوده است. قابل ذکر است که ورشکستگی دولت در افغانستان از مهمترین عواملی بوده که روند امنیتی شدن سیاست خارجی این کشور را تسهیل می‌کرد؛ امری که پژوهش جداگانه‌ای را می‌طلبد.

References

- Abbasi, A. & et al. (2018). A look at the Achievements of the National Unity Government, Kabul: ARG. (In Persian).
- Abdollahkhani, A. (2014). Security Theories, Second Edition, Tehran: Ibrar Contemporary International Studies and Research Institute. (In Persian).
- Alizadeh, P. (2020). Emphasis on the Peace Process at the Beginning of the Afghanistan Conference in Geneva, (23November), Available at: <https://www.dw.com/fa-af/>.
- Ammar, M. I. (2019). Peace in Afghanistan; Conflicting Interests and Policies of Actors, Scientific-Specialist Quarterly Magazine of Contemporary View, 1(4), 181-204. (In Persian).
- Andish, S. J. (2019). Political Deviation and Peace (Book 1), Kabul: Karvan University. (In Persian).
- ARG (2015). Foreign Travels, Available at: https://ocs.gov.af/dr/international_trips?page=8.
- Azad, K. (2019). Regional Consensus for Peace; what is President Ghani Looking for? Available at: <https://www-etilatroz.com/79156/special-report-regional-consensus-peace-what-president-ghani>.
- Balkhi, M. (2014). Afghanistan after 2014: A Perspective From Outside, Kabul: University of Afghanistan. (In Persian).
- Buzan, Barry (1991). People, States and Fear: An Agenda for International Security Studies in the Post-Cold War Era, London: Harvester Wheatsheaf.
- Buzan, B, Waver, O. & Wilde. J. D (1998), Security: A New Framework for Analysis, Boulder, Colorado: Lynne Rienner.
- Buzan, B, Waver, O. & Wilde. J. D (2007). A New Framework for Security Analysis, Translated by A. Tayeb, Tehran: Strategic Studies. (In Persian).
- Chegnizadeh, G. A. & Sahrayi, M. R. (2015). Evaluation of Peace Building in Afghanistan after the Bonn Agreement, Journal of Strategic Research of Politics, 44(14), 71-101. (In Persian).
- DailyAfghanistan (2018). Tashkent Conference on Afghanistan: Regional and International Cooperation is the Key to Ensuring Peace in Afghanistan, (28March), Available at: http://www.dailyafghanistan.com/national_detail.php?-post_id=143078.
- Dehghani Firouzabadi, S. J. & Alavi, S. A. (2016). Process of Securitization of the Islamic Republic of Iran's Nuclear Activities by the Israel Lobby in America from the Copenhagen School's Perspective, Strategic Policy Research Quarterly, 5(17), 58 -39. (In Persian).
- Dehghani Firouzabadi. S. & Gharshi S. Y. (2013). Theory and Method in Securitization Studies, Strategic Studies Quarterly, 15(4), 7-42. (In Persian).
- Faramarz, A. (2020). Economic-Commercial Importance of Chabahar and Gwadar Ports for



- Afghanistan, In Regional and International Consensus for Peace, Journal of Storai, (1), 20-25. (In Persian).
- Fasihi, A. (2014). State-Building (The Role of Transnational Factors in the Formation of the State in Afghanistan (1800-2010)), Kabul: Amiri Publications. (In Persian).
- Fayaz, A. A. (2015). Contemporary History of Afghanistan from Ahmad Shah Durrani to the fall of the Communists, Mashhad: Badakhshan Publications. (In Persian).
- Fazilyar, F. (2016). International Community & Nation-State Building in Afghanistan (2001-2015), Kabul: Saadat. (In Persian).
- Ghavam, S. A. (2004). Principles of Foreign Policy and International Politics, 10th Edition, Tehran: Samt. (In Persian).
- Hashemi, M. S. (2015). US Foreign Policy in Post-Taliban Afghanistan, Kabul: Saeed Publications. (In Persian).
- Hosni Bamik, M. K. (2013). Foreign Policy of Post-Taliban Afghanistan, Kabul: Refah. (In Persian).
- Hossein Khani, E. (2011). Afghanistan's Security and the Issue of Taliban Regaining Power, Specialized Quarterly Journal of Political Science, (16), 205-240. (In Persian).
- Khalili, M. & Fardaghi Bahush, M. (2017). Dual structure of modern state-building in Afghanistan, Politics Quarterly, 47(3), 665-647. (In Persian).
- Knudsen, O. (2007). Post-Copenhagen Security Studies: Desecuritizing Securitization, Translated by A. S. Shahab, Security Quarterly, (3), 93-115. (In Persian).
- Mesbah Zadeh, S. M. B. (2009). Brief Political History of Afghanistan, Mashhad: Marandiz Publishing. (In Persian).
- Moazi, A. & Wasoqi S. (2018). The Ratio of Security and Development in the Foreign Policy of the Islamic Republic of Iran, World Politics Quarterly, 7(2), 27-54. (In Persian).
- Modirshanehchi, M. (2022). Afghanistan's Foreign Policy, Tehran: Negah Publications. (In Persian).
- Mubarez, A. H. (2012). Analysis of Afghanistan's Foreign Policy from Ahmad Shah BaBa Durrani to Hamid Karzai, Kabul: Saeed Publications. (In Persian).
- Mutmaeen, N. M. (2019). 11 Rounds of Direct Negotiations between the US and the Taliban, Peshawar: Qalam. (In Pashto).
- Nasri, G. (2011). Theoretical reflection on Bari Buzan's findings and difficulties in security investigation, Strategic Studies Quarterly, 14(4), 105-134. (In Persian).
- Rafi, H. & Bakhtiari Jami, M. (2015). Peace Challenges in Afghanistan, Journal of Central Asia and the Caucasus Studies, 20(88), 33-58. (In Persian).
- Rahmand, A. (2013). History of Afghanistan's International Relations, Kabul: Khorasan Publications. (In Persian).
- Safai, N. (2020). Peace Theory and How the Negotiations Process, In Regional and International Consensus for Peace, Journal of Storai, (1), 19-14. (In Persian).
- Safari, S. (2019). History of Afghanistan's Foreign Relations, Translated by Amanullah Amani, Kabul: Mustafa Publications. (In Persian).
- Sajjadi, A. Q. (2018). Foreign Policy of Afghanistan, Kabul: Khatam-ul-Nabiyin (PBUH) University. (In Persian).
- Storai (2020). Regional and International Consensus for Peace, Journal of Storai, (1), 1-77. (In Persian).
- Strategic Studies Quarterly (1379). Getting to know the Copenhagen School in the field of

security studies (in conversation with Professor Bari Buzan), Strategic Studies Quarterly, 3(3), 15-9. (In Persian).

Tamanna, F. (2008). American Foreign Policy in Afghanistan, Tehran: Strategic Studies Research Institute. (In Persian).

Tamanna, F. (2014). Afghanistan's Foreign Policy in the Sphere of Regional Cooperation, Kabul: Center for Strategic Studies-MOFA. (In Persian).

Tamanna, F. (2020a). Afghanistan's Foreign Policy (Dynamism, Scope, Actions), Second Edition, Kabul: Amiri. (In Persian).

Tamanna, F. (2020b). The Dilemma of Peace and Security in Afghanistan, Kabul: Amiri. (In Persian).

Tanzayi, M. T. (2021). Afghanistan's foreign policy from (2001 to 2020), Ghalib University scientific-research Quarterly, 10(34), 61-43. (In Persian).

Tashkhid, M. & Miri, Y. (2011). Effect-oriented operations; US Strategy in Afghanistan, Policy Quarterly, 14(4), 21-37. (In Persian).

Tasnim News Agency (2019). A Third of Afghanistan's Budget Goes to the Military Sector, (24August), Available at: <https://www.tasnimnews.com/fa/news/1398/06/02/2081545>.

United Nations Development Programme (2017): Afghanistan Peace and Reintegration Programme, available at: <https://www.undp.org/sites/g/files/zskgke326/files/migration/af/APRP-finalreport.Pdf>.

Vafayizadeh, M. Q. (2018). National Security and Foreign Policy of Afghanistan: Transition from Geopolitics to Geoeconomic Strategy, Scientific-Specialist Quarterly of Contemporary View, 1(1), 9-45. (In Persian).

Wataniar, M. N. (2017). Foreign Policy of Post-Taliban Afghanistan, Kabul: Parand (in Persian).

